

پوپولیسم و کورپوراتیسم در پهلوی دوم: ابزارهایی نرم برای یک اقتدارگرایی سخت

عباس حاتمی*

چکیده

این مقاله نشان می‌دهد که پهلوی دوم از دهه ۱۳۴۰ به این سو به سمت نوعی اقتدارگرایی سخت حرکت نموده است. در حالی که عموماً استدلال می‌شود که این اقتدارگرایی سخت بیشتر از طریق سازو برگ‌های سرکوب‌عریان مانند ارتش و نیروهای امنیتی ساواک محقق شده است، این مقاله مشخص می‌سازد که رژیم در این مسیر همین‌طور از سازو برگ‌های سرکوب‌رقیق و ناپیدا همانند ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی نیز بهره گرفته است. در این راستا مقاله اولاً نشان می‌دهد رژیم چگونه با توسل به این ابزارها درصدد مقابله با بحران نفوذ دولت مرکزی در مناطق پیرامونی، تضعیف طبقات بالا مانند زمین‌داران، بورژوازی صنعتی و بورژوازی تجاری و کسب رضایت و سکوت سیاسی طبقات پایین مانند دهقانان و کارگران برآمد. ثانیاً مشخص می‌سازد رژیم چگونه از طریق این ابزارها به دستکاری در ساختار نهادهای صنفی پرداخت، چگونه نهادهای صنفی مستقل را برچید و نهادهای صنفی وابسته دولتی را جایگزین آنها ساخت و نهایتاً چگونه جامعه مدنی را به حوزه‌ای تبدیل نمود که طرح استیلای رژیم در آن پی‌ریخته می‌شد. با این وجود انقلاب سال ۵۷ نشان داد که این شیوه مهندسی اجتماعی چگونه با تعمیق بحران مشارکت می‌تواند به شورش اجتماعی بیانجامد.

کلیدواژه‌ها: کورپوراتیسم، پوپولیسم، اقتدارگرایی سخت، ابزارهای نرم، پهلوی دوم

*استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان d.a.hatami@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۱۰، تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۵

۱. مقدمه

در حالی که گونه های متعددی برای رژیم های اقتدارگرا ذکر شده است، در این میان تقسیم این رژیم ها به دو گونه اقتدارگرایی سخت و نرم (Krumow, 2005: 120-1 & Schatz, 2009: 208) دیدگاه پذیرفته شده ای است. در این مطالعات، حد بالای کنترل دولت بر ساخت اجتماعی در اولی و نبود آن در دومی دلیل این تمایز دیده شده است (Krumow, 2005: 120-1). همین طور استدلال شده است که وجود "سرکوب عریان و متداوم" در رژیم اقتدارگرایی سخت و نبود آن در رژیم اقتدارگرایی نرم این دو رژیم را از هم متمایز می سازد (Schatz, 2009: 208). به این معنا می توان گفت که رژیم های اقتدارگرایی سخت اولاً کنترل بالایی بر ساخت اجتماعی دارند. ثانیاً آنها این کنترل را عموماً از طریق سرکوب عریان و متداوم اعمال می کنند. واکاوی تحولات سیاسی ایران پیش از انقلاب نشان می دهد که پهلوی دوم در حیات سیاسی خود نوعی گذرا از اقتدارگرایی نرم به اقتدارگرایی سخت را تجربه کرده است. به شکل مشخص در بسیاری از تحلیل های سیاسی سالهای ۱۳۲۰ تا سالهای ۱۳۴۲ فترت سیاسی، حاکمیت دوگانه و دیکتاتوری سیاسی (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۸۵-۲۳۳) سالهای سلطنت در حل تنازع و در حال تثبیت (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۰۳ و ۳۸۲) یا دوره اقتدارگرایی نرم دیده شده است. اما از سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ برعکس رژیم کوشید تا انسداد سیاسی را برقرار ساخته (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۹۸-۴۰۹)، اعمال نوعی سلطه بلامعارض را در دستور کار قرار دهد (فوران، ۱۳۷۸: ۶۱) و نهایتاً نوعی رژیم مستبد خودکامه (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۲۷۹) یا اقتدارگرایی سخت را تاسیس نماید. بر این اساس در طول این دو دهه تلاش رژیم اساساً معطوف به افزایش میزان کنترل دولت بر ساخت اجتماعی بود. همین طور نشانه های مشخصی وجود دارد که نشان می دهد این کنترل گسترده رژیم بر ساخت اجتماعی بیشتر از طریق سرکوب عریان محقق شده است. اصلی ترین نشانه این وضعیت افزایش تعداد کارگزاران این خشونت یعنی نفرات ارتش و نیروهای امنیتی است. چنانکه نشان داده شده است که در دوره دوم حیات پهلوی دوم تعداد نفرات ارتش از ۲۰۰ هزار نفر به ۴۱۰ هزار نفر رسید و همین طور سازمانهای امنیتی مانند ساواک تاسیس شدند که بالغ بر ۵۳۰۰ نفر پرسنل تمام وقت و تعداد قابل توجهی خبرچین پاره وقت داشتند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۹۸-۹). بر این اساس همانند سایر رژیم های اقتدارگرایی سخت، کاربرد گسترده خشونت نیز از دیگر خصایص دوره دوم حیات سیاسی پهلوی دوم دیده شده است. نهایتاً اگر این دو خصیصه را باهم در نظر

گیریم حرکت از نوعی اقتدارگرایی نرم به سمت نوعی اقتدارگرایی سخت باید خصیصه عمده حیات سیاسی رژیم پهلوی دوم از سالهای ۱۳۴۲ به این سو در نظر گرفته شود. اما یک موضوع بحث از شیوه گذار پهلوی دوم از اقتدارگرایی نرم به اقتدارگرایی سخت را پیچیده می‌سازد. این پیچیدگی بیش از هر چیز به این دلیل است که از سال ۱۳۴۲ و همزمان با گذار پهلوی دوم به اقتدارگرایی سخت، این رژیم کارکردهای پوپولیستی و کورپوراتیستی مشخصی یافته است. این تقارن زمانی به این سوال می‌انجامد که آیا میان گذار به اقتدارگرایی سخت و گرایش به کارکردهای پوپولیستی و کورپوراتیستی رژیم رابطه‌ای وجود داشته است و کارکردهای مزبور در تاسیس این شیوه از اقتدارگرایی موثر عمل نموده‌اند؟ به طور مشخص تر آیا در کنار نقش ارتش و نیروهای امنیتی در تاسیس اقتدارگرایی سخت، پوپولیسم و کورپوراتیسم در معنای آلتوسری کلمه در هیات ابزارهای نرم "سرکوب رقیق و ناپیدای" (Altuser, 1971: 137) رژیم عمل نموده‌اند و بدین سان در اعمال کنترل گسترده رژیم بر ساخت اجتماعی نقش داشته‌اند؟ تمرکز بر این موضوعات از آن رو اهمیت دارند که ما را با سازوکارهایی آشنا خواهند ساخت که علی‌رغم اهمیت در تقویت اقتدارگرایی پهلوی دوم، عموماً به شکل نامحسوس و ناپیدا عمل نموده‌اند و به همین دلیل تظاهر بیرونی کمتری یافته‌اند. برای تبیین این موضوعات، مقاله ابتدا در بخش مباحث نظری این شیوه‌های نرم و ناپیدا را در قالب شیوه‌ها و ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی صورتبندی مفهومی می‌کند. سپس نمونه‌هایی از ابزارها و شیوه‌های پوپولیستی و کورپوراتیستی را به شکل مجزا در دوره دوم حیات پهلوی دوم توضیح می‌دهد. نهایتاً مقاله مشخص می‌سازد چگونه این شیوه‌ها و ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی کنترل گسترده رژیم بر ساخت اجتماعی را به شیوه‌ای ناملموس قوام بخشید و رژیم را از نوعی اقتدارگرایی رقیق و نرم به سمت اقتدارگرایی غلیظ و سخت متحول ساخت.

۲. مباحث نظری

از حیث شیوه اعمال سرکوب، آلتوسر دستگاه دولت را به دو دسته دستگاه اعمال "سرکوب خشن" و "دستگاه اعمال" سرکوب رقیق و ناپیدا" دسته‌بندی نموده است. ارتش، پلیس، دادگاه و زندان در دسته اول (Altuser, 1971: 136) و کلیسا، مدارس خصوصی و دولتی، خانواده، احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، رسانه‌ها، ادبیات و هنر نهایتاً هر چند نه

مقدمتاً در دسته دوم (Altuser, 1971: 137) قرار داده شده اند. مباحث آلتوسر خود تا حد زیادی تحت تاثیر اندیشه های گرامشی در مورد اشکال دوگانه اعمال قدرت قرار داشت که بر اساس آن قدرت به شکل خشن و عریان از سوی دستگاه قهریه دولت و یا به شکل ناملموس و ظریف از سوی دستگاههای آموزشی، فرهنگی و دینی اعمال می شد (Gramsci, 1971). در حالی که آنها بیشتر سازوکارهای ناپیدا و ظریف اعمال قدرت و سرکوب را در نظام های سرمایه داری پیشرفته بحث نمودند، اما ممکن است زمانی که این شیوه اعمال سرکوب در رژیم های اقتدارگرای جهان سومی به کار گرفته شوند با سازو برگ ها و ابزارهای متفاوتی اعمال گردند. در این میان به شکل مشخص می توان از ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی صحبت کرد که بسیاری از رژیم های اقتدارگرا با توسل به آنها نوعی سرکوب نرم و ناپیدا را بر ساخت اجتماعی اعمال می کنند. تا آنجا که به پوپولیسم مربوط می شود محققین عموماً آن را پدیده ای چند وجهی یعنی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دیده اند. مثلاً استدلال شده است که پوپولیسم از حیث سیاسی دارای رهبری کاریزماتیک، رابطه مستقیم و بیواسطه میان رهبر و تودهها (Urrutia, 1991: 377) گرایش های ضد نخبه گرایانه (Mouzelis, 1985: 375) و ضرورت بسیج سیاسی توده ها است. از حیث اجتماعی، پایگاه اجتماعی آن در میان طبقات متوسط، فرودست و حاشیه نشین روستایی و شهری (Suter, 1994: 187) قرار دارد و از حیث اقتصادی مبتنی بر سیاستهای بازتوزیعی و رفاهی به نفع همین طبقات است. گرچه استفاده از سازو کارهای کنترلی پوپولیسم را می توان در تمامی وجوه بررسی کرد، اما در این مقاله وجه اقتصادی آن مورد تاکید است. اهمیت این وجه حتی موجب پیدایش اصطلاح پوپولیسم اقتصادی شده است که اصلی ترین شاخص آن اقدامات بازتوزیعی از سوی دولت است؛ یعنی اقداماتی که طی آن دولت به بازتوزیع کالا، خدمات و فرصتها می پردازد (Almond, 1956: 198-201). چنانکه "دورنبوش و ادواردز" اهداف بازتوزیعی را کانون پوپولیسم اقتصادی در نظر گرفته اند (Durnbusch & Edwards, 1991: 9). همین طور "پری" پوپولیسم را رویه ای سیاسی دیده است که در هر حال با "سیاستهای بازتوزیعی خام" در ارتباط است (Pereira, 1991: 6). نهایتاً "دریک" با احصاء این تجارب پوپولیستی در قالب رژیم وارگاس در برزیل و پرون در آرژانتین نشان می دهد که سرشت اصلی این رژیم ها در حوزه اقتصادی با اقدامات قابل توجه بازتوزیعی آمیخته بوده است (Dreke, 1982: 218). در کنار سایر عوامل، عموماً دولتها به دو شیوه از ابزارهای بازتوزیعی برای اعمال کنترل نرم بر

ساخت اجتماعی استفاده نموده اند. شیوه اول حل بحران نفوذ دولت مرکزی در مناطق پیرامونی از طریق اقدامات بازتوزیعی است که اشکال آن از سوی نظریه پردازان بحران ها (Pye, 1966: 67) بحث شده است. شیوه دوم خرید حمایت سیاسی طبقات فرودست از یک سو و تضعیف نیروهای اجتماعی نیرومند از سوی دیگر است (تاگارت، ۱۳۸۱: ۹۶) که یک بررسی آن را به پوپولیسیم "رابین هودی" تشبیه نموده است (حاتمی، ۱۳۹۲: ۱۰۶).

همین وضعیت در مورد کورپوراتیسم نیز به شیوه های مشخص دیگری وجود دارد. در کلی ترین شکل می توان کورپوراتیسم را نظامی تعریف کرد که تلاش می کند میان اصناف و به شکل خاص میان نیروی کار و سرمایه سازش ایجاد کند (Mclean and Mcmillan, 2003: 123). به این معنا این دولت منادی سازش طبقاتی و مخالف منازعه طبقاتی دیده می شود و به این معنا مبین نوعی سه جانبه گرایی است که دولت، کار و سرمایه سه گانه آن محسوب می شوند (Mclean and Mcmillan, 2003: 123). در این سه جانبه گرایی عموماً دولت بیشتر در هیات یک داور در مناسبات صنفی میان نیروی کار و سرمایه ظاهر می گردد. فارغ از این خصلت عمومی، زمانی که هدف دولت کورپوراتیستی از مداخله در مناسبات و تشکیلات صنفی که این دولت بر آن مبنا تاسیس می یافت را در نظر بگیریم اولاً گونه های "اقتدارگرا" و "دموکراتیک" یا "اجتماعی" کورپوراتیسم مد نظر اشمیتر (Schmitter, 1979: 20) از هم متمایز می شدند. ثانیاً این تمایز مشخص می ساخت چگونه کورپوراتیسم اقتدارگرا از سازوکارهای کورپوراتیستی برای اعمال کنترل بر مناسبات صنفی بهره می گرفت. مثلاً کورپوراتیسم به این دلیل اقتدارگرا دیده می شد که هدفش از دخالت در امور صنفی، فراهم آوردن امکان اعمال کنترل بیشتر دولت بر صنوف و تشکیلات صنفی بود. برعکس کورپوراتیسم زمانی دموکراتیک دانسته می شد که هدف آن از دخالت در امور صنفی، فراهم آوردن امکان اعمال کنترل بیشتر صنوف و تشکیلات صنفی بر دولت بود. (Jessop, 1995: 112). به همین دلیل در حالی که هدف از گونه اجتماعی کورپوراتیسم توانمند سازی گروههای صنفی برای دخالت و نظارت بر حوزه سیاستگذاری دولت تعریف می شد، هدف از ایجاد دولت کورپوراتیستی اقتدارگرا، کنترل بیشتر گروههای صنفی و حوزه اقتصاد از سوی دولت دیده می شد. همین طور از حیث ساختاری در حالی که دولت های کورپوراتیستی دموکراتیک بر مبنای تقویت اتحادیه های صنفی مستقل بنا می شدند در گونه دوم اتحادیه های مستقل جای خودشان را به اتحادیه های صنفی وابسته ای می دادند (Snively, 1969: 174، ابنشتاین و فالگمان، ۱۳۷۶: ۱۷۹ و

(۱۸۹) تا عملاً به ابزارهای دولت برای کنترل مناسبات صنفی تبدیل گردند. بدین سان در تمامی این موارد هم پوپولیسم اقتصادی و هم کورپوراتیسم اقتدارگرا به ابزارهای سرکوب نرم و ناپیدایی تبدیل می شدند که رژیم های اقتدارگرا به واسطه آنها گستره کنترل خود بر ساخت اجتماعی را تشدید می نمود.

۳. بازخوانی پوپولیسم در پهلوی دوم

چنانکه مقدمتاً بحث شد عموماً پوپولیسم واجد وجوه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در نظر گرفته می شود. اما تا آنجاکه به رژیم پهلوی دوم مربوط می شود به نظر می رسد از میان این وجوه سه گانه تنها وجه اقتصادی پوپولیسم در این رژیم ظاهر گشته است. حتی در برخی از وجوه سیاسی و اجتماعی، پهلوی دوم گرایش های مشخص ضد پوپولیستی داشت. مثلاً از حیث سیاسی شخص شاه فاقد خصلت کاریزمایی بود. به جای ارتباط مستقیم و بی واسطه با توده ها این رژیم بر نهادهای بورکراتیک مدرنی همانند ارتش، بورکراسی (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۲۵) استوار بود. همین طور رژیم وجوه تکنوکرات قابل توجهی داشت که متضمن وجوه نخبه گرایانه محسوسی برای رژیم بود. همین طور پایگاه اجتماعی نیم بند رژیم نیز حداقل در میان طبقات پایین و متوسط روبه پایین قرار نداشت. برای نمونه نشان داده شده است که در مجلس دوره ۲۱ یعنی بین سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۶ میزان حضور طبقات پایین تنها ۶ درصد بوده است (شجیعی، ۱۳۴۴: ۲۰۴ و ۲۶۷). این میزان گرچه نسبت به گذشته اندکی رشد را نشان می داد اما قابل توجه نبود. با این وجود مرور تاریخ حیات اقتصادی و سیاسی پهلوی دوم نشان می دهد که از دهه ۱۳۴۰ به این سو این رژیم از حیث اقتصادی به سمت سیاستهایی گرایش یافت که از سیاستهای رژیم های پوپولیستی در نظر گرفته می شود. اگر چنانکه بحث شد اصلی ترین مشخصه پوپولیسم اقتصادی را توسل به اقدامات بازتوزیعی در نظر گیریم، از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ نشانه های مشخصی وجود دارد که نشان می دهد پهلوی دوم به سمت سیاستهای بازتوزیعی حرکت نموده است. به شکل مشخص در سال ۱۳۴۲ شاه مجموعه برنامه هایی را تحت عنوان انقلاب سفید اعلام کرد که بیشتر اصول آن مبین رویکرد بازتوزیعی دولت پهلوی دوم بود. اصل اول انقلاب سفید اصلاحات ارضی یا تقسیم اراضی بود که عموماً یکی از مشخص ترین وجوه سیاست بازتوزیعی دولت ها دیده شده است (Basley & Burgess, 2000: 389). این اصلاحات که از روستاهای مراغه در آذربایجان شرقی آغاز

گردید به تدریج و طی سه مرحله تقریباً در کل کشور به اجراء درآمد. این اصلاحات، تقسیم اراضی میان کسانی که بر روی زمین ها کار می کردند را در برمی گرفت. در مرحله نخست اصلاحات ارضی ۷۰۹۷۱۸ خانوار یا چیزی در حدود ۳۴ درصد کشاورزان واجد شرایط، در مرحله دوم ۲۱۳۴۴۳ خانوار یا حدود ۱۰ درصد از کشاورزان مشمول قانون و در مرحله سوم ۸۴۳۲۸۳ خانوار یا حدود ۴۰ درصد از کشاورزان زمین دریافت کردند (عمید، ۱۳۸۱: ۱۵۰). اگر ۱۷۲ ۱۰۳ خانوار یا ۸ درصد از کشاورزان واجد شرایط که از طریق تقسیم اراضی وقفی در قالب اجاره های بلندمدت صاحب زمین شدند را نیز به این جمع اضافه کنیم بیش از ۱ ۹۰۰ ۰۰۰ یا چیزی در حدود ۹۲ تا ۹۳ درصد از کشاورزان واجد شرایط طی سه مرحله اصلاحات ارضی، صاحب زمین شدند (عمید، ۱۳۸۱: ۱۵۰). موضوع کلیدی در تحلیل مقاله این است که در این اصلاحات دولت عملاً در هیات کارگزار این اصلاحات ظاهر شد و به چندین شیوه یعنی به عنوان کارگزار بوروکراتیک، کارگزار اجبار و تامین کننده منابع مالی در توزیع و تقسیم این اراضی نقش ایفا نمود. چنانکه دولت ابتدا سازمان ویژه اصلاحات ارضی را تشکیل داد. سپس در سال ۱۳۴۵ حتی وزارت اصلاحات ارضی را تاسیس نمود تا یک وزارتخانه دولتی عملاً کارگزار قانونی و بوروکراتیک این طرح دیده شود (ایوانف، ۱۳۵۶: ۲۲۲). همین طور رژیم در برخی موارد به زور متوسل شد تا برخی مقاومت های ملاکین را درهم شکند (ایوانف، ۱۳۵۶: ۲۲۳). نهایتاً دولت عملاً خود را درگیر تامین مالی منابع اصلاحات ارضی نیز نمود. چنانکه دولت برای تامین منابع مالی این اصلاحات اصل سوم انقلاب سفید را تدارک دید. این اصل که بیشتر مکانیزمی برای تامین مالی اصلاحات ارضی بود کارخانه های دولتی را به شرکتهای سهامی تبدیل می نمود تا فروش آنها نوعی پشتوانه مالی اجرای اصلاحات ارضی باشد. بر همین اساس پنجاه و پنج کارخانه که سابقاً به وزارت اقتصاد وابسته بودند و سرمایه های آنها به ۷/۷ میلیارد ریال می رسید به شرکتهایی با سهام بی نام تبدیل شدند. این شرکتهای ۱۵۴۰۰۰ سهم هر یک به بهای ۵۰۰۰۰۰ ریال تقسیم شدند تا به وسیله بانک اعتبارات کشاورزی به مالکان بزرگی واگذار گردند که اراضی آنها میان کشاورزان تقسیم شده بود (پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۸۳). هرچند روستائیان نیز نهایتاً باید بهای زمین های دریافتی را طی ۱۵ سال با سود ۴ درصد به دولت پرداخت می کردند (ایوانف، ۱۳۵۶: ۲۱۳).

گستره سیاستهای بازتوزیعی رژیم به روستاها محدود نماند و در قالب دیگر اصول انقلاب سفید به شهرها نیز کشانده شد. مثلاً اصل چهارم انقلاب سفید که سهم

سازی کارگران در سود کارخانه ها را در دستور داشت نشان داد که دولت تلاش دارد حوزه اقدامات بازتوزیعی خود را به شهرها نیز گسترش دهد. بر اساس اصل مزبور، کارگران در بخشی از سود کارخانجات سهام می‌شدند. طرح مزبور تنها شامل آن دسته از کارگرانی می‌شد که در موسساتی کار می‌کردند که ده نفر یا بیشتر کارگر داشت. کارگران شاغل در صنعت نفت، راه آهن و دخانیات از این قاعده مستثنی بودند. همین طور تنها ۲۰ درصد از سود کارخانه‌ها به کارگران پرداخت می‌شد و معیار تقسیم آن هم سابقه کار و میزان دستمزد بود (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۸۳). بر اساس یک بررسی تا سال ۱۳۵۱ یعنی نه سال پس از اجرای طرح، تنها ۱۷۵ هزار کارگر در ۳،۱۳۵ کارخانه مشمول این طرح شدند. گرچه تا سال ۱۳۵۵ تعداد آنها به ۲۹۵،۰۰۰ کارگر رسید، اما این میزان فقط ۱۵ درصد از کارگران صنایع را در برمی‌گرفت (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۸۴). با این حال رژیم کوشید تا گستره محدود اقدامات بازتوزیعی دولت در مناطق شهری را بعدها در قالب اصل ۱۳ انقلاب سفید افزایش دهد. بر همین اساس اصل سیزده انقلاب سفید تدارک دیده شد که بر اساس آن این بار سهام کارخانه‌های بزرگ به کارگران فروخته می‌شد. بر اساس این اصل باید ۴۹ درصد از سهام ۳۲۰ شرکت تولیدی خصوصی و ۹۹ درصد از سهام شرکتهای دولتی به کارگران واگذار می‌شدند. هدف از این سیاست مقابله با انباشت سرمایه اعلام شد (Bashiriye, 2011: 92) و در نظر داشت این سرمایه انباشت شده صنعتی را به نوعی در میان نیروی کار صنعتی بازتوزیع نماید. در حالی که سهام سازی کارگران در سود کارخانه‌ها اقدامی بازتوزیعی برای افزایش درآمد کارگران بود، سهام سازی کارگران در سهام کارخانه‌ها اقدامی بازتوزیعی برای افزایش پس‌انداز آنها محسوب می‌شد که هر دو از سوی دولت تدارک دیده شده بودند.

اگر آنگونه که آلموند و لاپالمبارو استدلال می‌کنند کارکردهای بازتوزیعی را دخالت دولت در بازتوزیع کالا، خدمات و فرصتها در نظر گیریم (Almond, 1956: 198-201 و لاپالمبارا، ۱۳۸۰: ۲۶۳) بسیاری از دیگر اصول انقلاب سفید نیز به نوعی وجوه بازتوزیعی مشخصی داشتند و دولت عملاً در هیأت کارگزار آنها عمل می‌کرد. چنانکه اصل ششم بر ایجاد سپاه دانش و اصل هفتم بر ایجاد سپاه بهداشت تاکید داشت. همین طور اصل هشتم ایجاد سپاه ترویج و آبادانی در شهرها و روستاها بود که دولت را درگیر فرایند نوسازی مناطق شهری و روستایی می‌نمود. همین طور اصل پانزده آموزش و پرورش رایگان و اجباری و اصل شانزده تغذیه رایگان برای مادران نیازمند و نوزادان تا سن دو سالگی، اصل

هفده شمول تامین اجتماعی و مستمری دوران پیری برای همه ایرانیان را در بر می گرفت که همانند اصول ششم و هفتم وجوه اجتماعی و رفاهی داشت. بدین سان به شکل مشخص حداقل ۱۰ اصل از اصول انقلاب سفید به دلیل دخالت دولت در بازتوزیع کالا، خدمات و فرصتها به صورت مستقیم وجوه بازتوزیعی داشتند. تفوق وجوه بازتوزیعی این سیاستها به شکل مشخص در این شیوه نگرش شاه مشهود بود که این برنامه ها قرار بود نان برای همه، مسکن برای همه، پوشاک برای همه، بهداشت برای همه و آموزش و پرورش برای همه را محقق سازد (پهلوی ۱۳۷۱: ۱۶۷). اگر آنگونه ادعا می شد انقلاب سفید شکل تکامل یافته این پنج اصل در نظر گرفته شود (پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۶۷) اساساً انقلاب سفید را باید انقلابی با محتوای بازتوزیعی گسترده و حداقل از حیث اقتصادی متضمن وجوه مشخص پوپولیستی در نظر گیریم. در این جا اولاً واژه "همه" مبین تفوق نگرش های پوپولیستی یا توده گرایانه رژیم بود. ثانیاً فراهم آوردن نان، مسکن، پوشاک، بهداشت و آموزش برای همه به این معنا بود که دولت باید در فرایند توزیع کالا، خدمات و فرصتها دخالت می کرد و خود باردیگر آن را توزیع می نمود. اگر این دو را با هم در نظر گیریم مشخص می شود که پوپولیسم اقتصادی به میزان قابل توجهی بر اصول انقلاب سفید تفوق داشته است. بر این اساس می توان پذیرفت که از سالهای ۱۳۴۲ به این سو نشانه های مشخصی از پوپولیسم اقتصادی در حیات اقتصادی پهلوی دوم قابل شناسایی است که دولت از طریق آن می کوشید خود را در هیات یک توزیع کننده و بازتوزیع کننده ظاهر سازد.

۴. بازخوانی کورپوراتیسیسم در پهلوی دوم

چنانکه اشاره شد اگر یکی از عام ترین سازوکارها و اهداف رژیم های کورپوراتیستی را تلاش برای غلبه بر منازعات طبقاتی، ایجاد نوعی سازش طبقاتی و همکاری میان نیروی کار و سرمایه در نظر گیریم (McClean and Mcmillan, 2003: 123) نشانه های از چنین وضعیتی در پهلوی دوم قابل شناسایی است. مثلاً به شکل مشخص ادعا شده است که یکی از اصلی ترین اهداف اصل ۴ انقلاب سفید یعنی سهام سازی کارگران در سود کارخانه ها، تحقق چنین کارکرد کورپوراتیستی از سوی دولت بوده است. به باور شاه اصل سهام سازی کارگران در سود کارخانه ها باید همکاری میان سرمایه و نیروی کار را فراهم می آورد. چنانکه به زعم او:

"به این ترتیب {از طریق اصل چهارم انقلاب سفید} واحدهای بزرگ تولید صنعتی با در نظر گرفتن همکاری میان سرمایه و کار به فعالیت پرداختند و همبستگی میان کارگران، تکنسینها و کارفرمایان تقویت شد" توصیه کردیم که در هر کارخانه جلساتی به طور منظم تشکیل شود و نمایندگان هر سه این گروهها حضور یابند تا مسائل مشترک خود را با حسن تفاهم حل و فصل کنند. (پهلوی، ۱۳۷۱: ۲۰۵)

اهداف کورپوراتیستی از این نوع در اصل ۱۳ انقلاب سفید یعنی سهم سازی کارگران در سهام برخی از کارخانه ها نیز تا حدی دیده می شد. چنانکه بر اساس گفته های شاه: مشارکت کل جمعیت و بیش از همه طبقات کارگر در سرمایه موسسات بزرگ همچون ملاطی در نظر گرفته می شد که کارفرمایان، تکنسینها و کارگران را با هم یک پارچه می ساخت..... {ما از طریق این اصلاحات} نمونه ای از همکاری، همیاری، همبستگی و اتحاد را میان کارگران، تکنسینها و کارفرمایان به نمایش گذاشتیم (پهلوی، ۱۳۷۱: ۲۰۷ و ۲۰۸)

بدین سان هم طرح سهم سازی کارگران در سود و هم طرح سهم سازی کارگران در سهام کارخانه ها به دو دلیل وجوه کورپوراتیستی برجسته ای داشتند. اول آنکه رژیم هدف خود از اجرای آنها را ایجاد سازش طبقاتی و مقابله با منازعه طبقاتی میان نیروی کار و سرمایه تعریف می کرد. ثانیاً در طرح های دوگانه مزبور دولت به عنوان کارگزار و طرف سوم در مناسبات میان نیروی کار و سرمایه حضور داشت؛ یعنی وضعیتی که موجب پیدایش نوعی نظام سه جانبه گرایی گردید که عموماً یکی از اصلی ترین خصایص رژیم های کورپوراتیستی دیده شده است.

عامل بعدی تاسیس حزب رستاخیز بود که با ادغام و انحلال دو حزب ایران نوین و مردم در سال ۱۳۵۳ تاسیس شد. گرچه تاسیس این حزب، پهلوی دوم را به یک نظام تک حزبی تبدیل نمود، اما همزمان کارکردهای کورپوراتیستی این رژیم را نیز تقویت نمود. به این معنا در این جا این حزب رستاخیز بود که به نیابت از رژیم، کارکردهای کورپوراتیستی آن را بر عهده می گرفت. کارکردهای کورپوراتیستی حزب رستاخیز در بیان آبراهامیان تا حد زیادی مشخص است:

حزب در بازار شعباتی دایر کرد، از کسبه خرده پا وجوهی را به اجبار اخذ کرد، برای کارگران کارگاههای کوچک حداقل دستمزد تعیین کرد و دکانداران و صاحبان

کارگاهها را واداشت که تعداد کارگران و کارکنان خود را به وزارت کار اعلام دارند و حق بیمه درمانی آنها را بپردازند. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۰۶)

همین طور حزب مجمع سندیکاهای کارگری تشکیل داد. روزنامه های صنفی تاسیس کرد که رستاخیز کارگران و رستاخیز کشاورزان از عمده ترین آنها بود. به کمک ساواک، حزب کنترل تمامی وزارتخانه های کار، رفاه اجتماعی، صنایع و اتحادیه های کشاورزی را در اختیار گرفت که همگی آنها به نوعی با مناسبات صنفی، کاری و "اقتصادی" (Bianchi, 1989: 208) در ارتباط بودند. از همه مهتر اینکه حزب در کتابچه راهنمای خود تحت عنوان فلسفه انقلاب ایران یک دستور کار سراسر کورپوراتیستی برای رژیم تعریف کرد که بر اساس آن ادعا شده بود شاه می خواهد "نضاد طبقاتی" را برای ابد در ایران ریشه کن سازد (فلسفه انقلاب ایران، ۱۳۵۵ به نقل از آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۶۹). بدین سان رژیم که قبلاً در مناسبات کلان صنعتی یعنی اتحادیه های کارگری و کارفرمایی ورود یافته بود، این بار از ابزار حزب رستاخیز بهره گرفت تا هم در مناسبات خرد صنعتی ورود یابد و هم مناسبات صنفی خرد در بخش تجاری یا بازار را تنظیم نماید. تحت تاثیر این اقدامات اولاً نظام سه جانبه گرایی از کارخانه های بزرگ صنعتی به واحدهای کوچک صنعتی و از آنجا به بخش تجاری نیز گسترش یافت. ثانیاً نوعی نظام "سه جانبه گرایی نیابتی" شکل گرفت که در آن حزب رستاخیز به نیابت از دولت در مناسبات نیروی کار و سرمایه ورود می یافت. این سه جانبه گرایی نیابتی از یک سو نشان می داد که شیوه های کورپوراتیستی رژیم پیچیده، چند لایه و گسترده تر شده اند و از سویی دیگر مشخص می ساخت سیاست رژیم در مناسبات صنفی به تدریج شکل دخالت خزنده و پیشرونده به خود می گرفت.

۵. پوپولیسم و کورپوراتیسم: ابزارهایی نرم برای اقتدارگرایی سخت

مباحث مقاله تا این جا مشخص ساختند که پهلوی دوم از دهه ۱۳۴۰ به این سو به سمت برخی کارکردهای پوپولیستی و کورپوراتیستی حرکت کرده است. اما موضوع اساسی در این جا این است که به صورت مشخص نشان دهیم رژیم چگونه از این کارکردهای کورپوراتیستی و پوپولیستی به عنوان ابزارهایی برای اعمال سرکوب نرم و ناپیدای خود بر ساخت اجتماعی بهره گرفته است. بحث مقاله در این خصوص را با شیوه ها و کارکردهای پوپولیستی آغاز می نمایم.

۵-۱. پوپولیسیم

تا آنجا که به شیوه های پوپولیستی مربوط می شود استدلال این است که شیوه های مزبور عملاً شیوه هایی نرم برای تقویت وجوه اقتدارگرایانه رژیم پهلوی دوم و گذار این رژیم از اقتدارگرایی رقیق یا نرم به اقتدارگرایی غلیظ یا سخت بوده است. بحث را با یکی از اصلی ترین اقدامات پوپولیستی رژیم در حوزه اقتصادی یعنی اصلاحات ارضی آغاز می کنیم. استدلال می شود این اصلاحات حداقل به دو شیوه کنترل نامحسوس دولت بر ساخت اجتماعی و لاجرم وجوه اقتدارگرایانه رژیم پهلوی دوم را تقویت نمود. در شیوه اول اصلاحات ارضی به رژیم این امکان را داد تا حوزه نفوذ و اقتدار دولت مرکزی را تا پیرامونی ترین نقاط کشور گسترش دهد. درست است که پیشتر رضا شاه تمرکز قابل توجهی را در منابع قدرت ایجاد کرد، اما عدم دخالت این دولت در روابط اجتماعی حاکم بر روستاها باعث شد تا به زعم برخی مناطق روستایی در ایران در دوره رضا شاه نوعی وضعیت دولت در دولت را تجربه نماید. (کارشناس، ۱۳۸۲: ۱۱۰). از منظر نظریه بحران ها این وضعیت یعنی "دولت در دولت" مبین حد قابل توجهی از بحران نفوذ دولت مرکزی در پیرامون یا به زعم لاپالومبارا در نقاط دور افتاده کشور بود (لاپالومبارا، ۱۳۸۰: ۳۱۸-۱۹) که او آن را بحران نفوذ در جماعت های دهقانی می نامید (لاپالومبارا، ۱۳۸۰: ۳۴۳-۴۴).^۳ در این وضعیت پهلوی دوم برای مقابله با بحران نفوذ در مناطق پیرامونی شیوه ای را در پیش گرفت که لوسین پای آن را مشخصه تاریخی دولت سازی های متاخر در آسیا و آفریقا می دانست؛ مشخصه ای که طی آن دولت ها از طریق حل بحران توزیع در صدد حل سایر بحران ها برمی آمدند (Pye, 1966: 67). بر اساس همین مکانیزم رژیم پهلوی نیز کوشید تا از طریق اصلاحات ارضی، حل بحران توزیع را دستاویز حل بحران نفوذ دولت مرکزی نماید. این کار به دو شیوه مشخص صورت گرفت. اول اینکه اصلاحات ارضی آنگونکه بیل نشان داده است عملاً مامور دولت را جایگزین زمین دار ساخت (بیل، ۱۳۸۷: ۲۴۱). از این طریق اکنون مامور دولت در دور افتاده ترین نقاط کشور حضور داشت و عملاً نماد کنترل و نفوذ دولت در این مناطق محسوب می گردید. شیوه دوم فراهم آمدن امکان دخالت گسترده دولت در مناسبات خرد حیات مادی و اقتصادی روستاییان بود. روستاییان از دولت زمین دریافت نموده بودند و بهای آن را نیز باید به دولت می پرداختند. بدین سان دولت خود را در مقام یک زمین دار بزرگ برکشیده بود که روستاییان به جای زمین داران پیشین خود را با آن روبه رو می دیدند. اکنون روستاییان دولت را در بسیاری از مناسبات اقتصادی خود

حاضر می دیدند و این حضور به زعم آبراهامیان تا آنجا بود که دولت از تنظیم قراردادهای اجاره گرفته تا تامین کود شیمیایی کشاورزی روستاییان دخالت داشت (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۴۱). اصلاحات ارضی روستایی را به جای زمین دار به دولت وابسته کرده بود و همین وابستگی بود که کنترل دولت بر شئون حیات مادی روستاییان را ممکن می ساخت.

دیگر اقدامات رفاهی و بازتوزیعی رژیم همانند سپاه بهداشت، دانش و حتی آبادانی نیز نمودی از گسترش حوزه نفوذ رژیم به پیرامونی ترین نقاط کشور و دخالت فراگیر دولت در بسیاری از شئون زیست دهقانی بود. اگر آنگونه که آلن بیل می گفت اصلاحات ارضی مأمور دولت را جایگزین زمین دار نمود، اقدامات اخیر جایگاه مأمور دولت در روستاها را تقویت و گسترده تر ساخت. در اثر این اقدامات حوزه دخالت دولت در مناسبات ارضی به دیگر شئون زندگی روستاییان مانند بهداشت، آموزش و مسکن روستاییان نیز تسری یافت و به این معنا دولت در زندگی روزمره روستاییان حضور پررنگ تری پیدا کرد. در این جا سپاه بهداشت، سپاه عمران و سپاه دانش به شکل مشخص به دولت کمک نمود تا بر گستره قابل توجهی از شئون زندگی و مناسبات روستاییان حد بالایی از کنترل نرم و نامحسوس را اعمال نماید. این نقل قول آبراهامیان از یک انسان شناس اروپایی که از یکی از مناطق روستایی ایران بازدید می کرد تا حدی موید همین موضوع است:

اکنون دولت به لحاظ عملی در همه ابعاد زندگی روزمره مداخله می کند. قرارداد اجاره زمین به واسطه دولت بسته می شود، و دولت در جمع آوری و بسته بندی میوه ها، کود شیمیایی زمین ها، خوراک دام زنبورداری، بافت فرش، زاد و ولد کودکان، کنترل جمعیت سازماندهی زنان، آموزش دینی و کنترل بیماری ها دخالت دارد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۴۱).

حتی بر اساس یک تحلیل در برخی از موارد افراد سپاه مزبور به تبلیغ برای رژیم می پرداختند (ایوانف، ۱۳۵۶: ۲۳۲) و در معنای آلتوسری کلمه عملاً به عنوان سازو برگ های ایدئولوژیک دولت در روستاها (Althusser, 1971: 138) عمل می کردند. بدین سان برخلاف دولت رضا شاه که در مناسبات ارضی مناطق روستایی دخالت نکرد و بنا به یک تعبیر مناسبات سیاسی و اقتصادی در روستاها را دست نخورده باقی گذاشت (کارشناس، ۱۳۸۲: ۱۱۰)، پهلوی دوم نه تنها در مناسبات ارضی بلکه در سایر شئون حیات اقتصادی و اجتماعی روستاییان نیز ورود یافت و از این طریق حدی از کنترل را بر این شئون اعمال

نمود. در این جا سازوکارهای پوپولیستی رژیم که عموماً در قالب اقدامات بازتوزیعی و رفاهی صورتبندی می شدند عملاً به ابزار های تبدیل شدند که کنترل نرم رژیم بر روستاییان را اعمال می نمودند.

از این گذشته به نظر می رسد که رژیم از ابزارهای پوپولیستی یا به شکل مشخص از اصلاحات ارضی بهره گرفت تا تا به یک شیوه دیگر کنترل خود بر ساخت اجتماعی را تقویت نماید. این شیوه کاهش قدرت یکی از قدرتمندترین نیروهای اجتماعی در حیات سیاسی ایران دوره مدرن و پیشا مدرن یعنی زمین داران بود. این استدلال ایوانف که تضعیف قدرت اقتصادی و سیاسی زمین داران در روستاها و سپس کل کشور نتیجه مشخص اصلاحات ارضی بود (ایوانف؛ ۱۳۵۶: ۲۳۵) تا حدی موید همین موضوع است. نشانه مشخص دیگری وجود دارد که از منظری دیگر نیز این موضوع را تایید می کند. این نشانه مشخص می سازد که سیاست کلی رژیم از دهه ۱۳۴۰ به این سو تضعیف قدرت اقتصادی و سیاسی زمین داران بوده است که اصلاحات ارضی را باید تنها بخشی از این سیاست کلی در نظر گرفت. برای نمونه بخش دیگری از سیاست کلی رژیم برای تضعیف زمین داران را می توان در جایی دیگر یعنی کاهش تعداد کرسی های آنان در مجلس شورای ملی دید. مثلاً بر اساس یک بررسی در حالی که زمین داران تا اواخر دهه ۱۳۳۰ بخش قابل توجه کرسی های مجلس را در اختیار داشتند و حتی در انتصاب، استانداران، فرمانداران و دیگر مقامات محلی تعیین کننده بودند (اشرف و بنو عزیز، ۱۳۷۲: ۱۰۳) از دهه ۱۳۴۰ تعداد کرسی های آنان در مجلس تا حد قابل توجهی کاهش یافت. داده های جدول شماره یک تا حد زیادی گویای کاهش تعداد کرسی های زمین داران است. چنانکه بر اساس داده های این جدول، زمین داران در دهه های پس از اصلاحات ارضی بیش از سه چهارم کرسی های مجلس را از دست دادند.

جدول شماره یک: درصد حضور زمین داران در ادوار مختلف مجلس

| | | | | |
|-----------|-----------|---------------|--------------|-------------|
| ۱۳۵۸-۱۳۵۴ | ۱۳۴۶-۱۳۴۱ | ۱۳۴۰-۱۳۲۲ | ۱۳۲۰-۱۳۰۴ | ۱۳۰۲-۱۲۸۵ |
| دوره ۲۴ | دوره ۲۱ | دوره ۱۴ تا ۲۰ | دوره ۶ تا ۱۳ | دوره ۱ تا ۵ |
| ۹/۸ درصد | ۲۳/۲ درصد | ۴۰/۴ درصد | ۴۰/۴ درصد | ۲۸/۵ درصد |

منبع: اشرف و بنو عزیز، ۱۳۷۲: ۱۰۳

بخشی از دلیل استراتژی تضعیف طبقات عمده از سوی رژیم به پروژه فراگیر سازی هژمونی رژیم مربوط می شد. از آنجاکه اعمال قدرت و کنترل فراگیر رژیم بر طبقات تضعیف شده متضمن مقاومت کمتری از سوی آنها بود، بالتبع تضعیف سازی طبقات اجتماعی عمده مقوم هژمونی فراگیری بود که رژیم در ساخت اجتماعی دنبال می نمود. بدین سان استراتژی اصلاحات ارضی و کاهش تعداد کرسی زمین داران دو گانه هایی بودند که بخشی هایی از اجزای نظام هژمونی فراگیر رژیم را صورتبندی می نمودند. بنابراین می توان استدلال کرد ابزارهای پوپولیستی از اصلاحات ارضی گرفته تا سپاه دانش، بهداشت و عمران به چندین شکل موجد تشدید کنترل رژیم بر ساخت اجتماعی و تقویت وجوه اقتدارگرایانه رژیم گردیدند. اول اینکه دامنه نفوذ دولت مرکزی را تا پیرامونی ترین مناطق کشور گسترش دادند و اقتدارگرایی رژیم را عمق بخشیدند. ثانیاً با کاهش قدرت یکی از اصلی ترین طبقات اجتماعی یعنی زمین داران، اعمال کنترل بیشتر دولت بر این طبقه نیرومند قبلی، اما تضعیف شده فعلی را تسهیل بخشیدند.

۵-۲. کورپوراتیسم

سیاست کنترل و سرکوب نا پیدای رژیم پهلوی علاوه بر شیوه های پوپولیستی از طریق شیوه های کورپوراتیستی نیز دنبال می شدند. اگر بر اساس کلی ترین گونه شناسی های موجود، کورپوراتیسم را به دو گونه اقتدارگرا و دموکراتیک دسته بندی نمایم، چندین دلیل مشخص وجود دارد که نشان می دهد کورپوراتیسم پهلوی از سازوکارهای اقتدارگرایانه کورپوراتیسم یعنی سیاست کنترل و سرکوب نا پیدا استفاده نموده است. چنانکه پیشتر اشاره شد کورپوراتیسم اقتدارگرا برخلاف کورپوراتیسم اجتماعی اولاً تلاش نمود تا سازمان های صنفی کنترل شده را جایگزین سازمان های صنفی مستقل نماید. ثانیاً به جای کنترل دولت از طریق سازمانهای صنفی یا کنترل از پایین، بر کنترل اصناف از سوی دولت یا کنترل از بالا استقرار می یافت. تا آنجاکه به پهلوی دوم مربوط می شود نشانه های مشخصی از هر دو خصیصه کورپوراتیسم اقتدارگرا در این رژیم تا حدی مشهود بود.

اول اینکه سیاست سرکوب اتحادیه های کارگری مستقل و جایگزینی آنها با اتحادیه های کارگری وابسته به رژیم یکی از اصلی ترین سیاستهای کارگری رژیم پهلوی در دوره مورد بررسی بود. گرچه بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ تحت تاثیر فضای باز سیاسی در کشور

اتحادیه های کارگری کمابیش فعال بودند، اما پس از کودتای سال ۱۳۳۲ فعالیت آنها متوقف شد. رژیم ابتدا در سال ۱۳۳۶ فعالیت اتحادیه های کارگری را ممنوع ساخت. سپس در قالب قانون کار سال ۱۳۳۸ تنها فعالیت آندسته از اتحادیه های کارگری را پذیرفت که دولت یا به شکل مشخص وزارت کار آنها را به رسمیت می شناخت (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۹۲). بدین سان اولاً اتحادیه های کارگری مستقل برجیده شدند. ثانیاً اتحادیه های کارگری وابسته جایگزین آنها شدند. چنانکه تا سال ۱۳۵۰ در حدود ۳۹۷ اتحادیه کارگری و ۱۶۸ اتحادیه کارفرمایی تاسیس یافتند که همگی تحت کنترل و نظارت دولت عمل می کردند (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۹۴). تعداد این واحدها تا سال ۱۳۵۷ به بیش از ۱۰۰۰ اتحادیه رسید (Kazemi, 1980: 108). ثالثاً در قانون سال ۱۳۳۸ به حق اعتصاب کارگران اشاره ای نشده بود. در مقام مقایسه، این سیاستها بخش هایی از همان سیاستهایی بودند که موسولینی بر اساس قانون آوریل سال ۱۹۲۶ قبلاً آن را پی گرفته بود (Snively, 1969: 174) و یا همان سیاستی بود که رژیم های کورپوراتیستی اقتدارگرا همانند فرانکو در اسپانیا (۱۹۳۹-۱۹۷۵) و پرون در آرژانتین (۱۹۴۳-۱۹۵۵) به نوعی در پیش گرفته بودند (ابنشتاین و فگلمان، ۱۳۷۷: ۱۷۸ و ۱۸۹). در تمامی این موارد، رژیم های مزبور هم اتحادیه های مستقل را برجیده بودند، هم اتحادیه های وابسته به خود را تاسیس نموده بودند و هم حق اعتصاب کارگران را نادیده گرفته بودند.

اما موضوع دارای اهمیت در مورد رژیم پهلوی این بود که دستکاری رژیم پهلوی در مناسبات صنفی تنها به حوزه صنعت محدود نماند و به تدریج به حوزه تجارت نیز کشانده شد. عبارتی دیگر رژیم همان سیاست برجیدن گروههای صنفی مستقل و جایگزینی آنها با گروههای صنفی وابسته را در مورد اصناف تجاری نیز به کار گرفت. اما این بار شیوه عمل تا حدی تغییر یافته بود و در این جا نه خود رژیم بلکه این حزب رستاخیز بود که به نیابت از رژیم عمل می کرد. بنابراین در حالی که رژیم پیشتر کوشیده بود تا به شیوه هایی خاص استقلال اتحادیه های کارگری و کارفرمایی را سلب نماید، در دهه ۱۳۵۰ حزب رستاخیز تدارک دیده شد تا استقلال اصناف تجاری را هدف گیرد. چنانکه بر اساس یک تحلیل:

حزب در بازار شعباتی دایر کرد... قانون صنفی را اصلاح کرد... اصناف سستی را از بین برد و اصناف جدیدی به وجود آورد. به جای شورای عالی اصناف، اتاق اصناف را قرار داد که زیر نظارت شدید قرار داشت... و تجار وابسته به دربار را به ریاست آنها

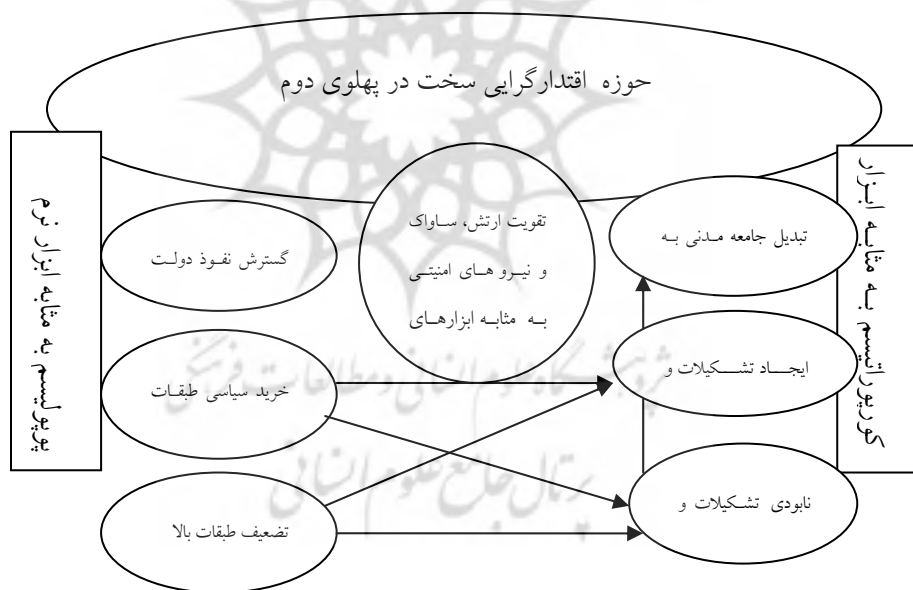
گماشت.....حکومت به عرصه ای تجاوز کرده بود که رژیم های قبلی جرات ورود به آن را نداشتند(آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۷۰-۲۷۱ و ۱۳۷۷: ۴۰۶)

بدین سان رژیم اولاً تشکیلات صنفی مستقل تجاری را برچید . ثانیاً تشکیلات صنفی خودساخته و وابسته را جایگزین آنها نمود. ثالثاً این تشکلهای صنفی جدید را از طریق اصلاح قانون اصناف، انتصاب روسای اصناف وابسته به دربار تحت نظارت درآورد. با این حال نظارت و کنترل حزب بر مناسبات تجاری به این موارد محدود نماند و با گذشت زمان روندرویه تزایدی یافت. چنانکه حزب حتی بعدها سیاست تثبیت قیمتها در بازار را بر عهده گرفت(Bashiriyeh, 2011:103) دامنه دخالت حزب در امور اصناف زمانی تشدید شد که در قالب اصل انقلاب سفید شاه به گرانفروشان اعلام جنگ کرد. حزب حدود ۱۰ هزار دانشجو را در قالب گروههای بازرسی به بازار اعزام کرد تا با گرانفروشان و محتکران مقابله نماید(آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۶۰). بدین سان از طریق این سیاستها تضعیف یکی دیگر از طبقات عمده اجتماعی یعنی بورژوازی تجاری در دستور کار رژیم قرار گرفت. به این معنا در حالی که رژیم پیشتر از طریق ابزارهای پوپولیستی یعنی اصلاحات ارضی به تضعیف یکی از اصلی ترین طبقات وجه تولید روستایی پرداخته بود اکنون از طریق ابزارهای کورپوراتیستی در صدد تضعیف یکی از اصلی ترین طبقات وجه تولید شهری یعنی بورژوازی تجاری بود.

بدین سان در این جا نیز رژیم پهلوی همانند دیگر رژیم های اقتدارگرای کورپوراتیستی استراتژی های مشخص صنفی را در پیش گرفت. در این استراتژی ها برچیدن اتحادیه صنفی مستقل همانند اتحادیه های کارگری، اتحادیه های کارفرمایی و اصناف تجاری مستقل و سپس تاسیس اتحادیه ها و اصناف تجاری وابسته یک هدف اساسی بود. در پهلوی دوم این اصناف و اتحادیه ها تا آن حد صوری بودند که نه تنها امکان نظارت بر دولت را نداشتند، بلکه حتی از امکان برقراری ارتباط مستقیم با دولت نیز منع شده بودند. همانند حزب نئو کورپوراتیستی نئو دستور تونس در دوره بورقیبه (مورفی، ۱۳۸۳: ۲۰۷) از حزب کورپوراتیستی رستاخیز کمک گرفته شد تا حتی خواستهای اتحادیه ها و اصناف دست ساخته خود رژیم نیز نه به صورت مستقیم، بلکه از طریق کانال حزب به دولت انتقال یابد^۴. بدین سان خواستهای اتحادیه ها و اصناف وابسته به رژیم نیز باید از صافی حزب دولتی همان رژیم می گذشتند. از این گذشته رژیم هموار می کوشید تا از این اتحادیه ها و اصناف وابسته به خود به عنوان عاملی برای کنترل اعضای اتحادیه ها و

اصناف مزبور استفاده نماید. مثلاً اتاق اصنافی که پهلوی دوم به پا کرده بود عملاً "سگ پاسبان حزب رستاخیز" در بازار لقب گرفته بود (Bashiriye, 2011: 103). در این جا در حالی که حزب رستاخیز به نیابت از رژیم مناسبات تجاری را کنترل می کرد، اتاق اصناف بازوی اجرایی این عمل نیابتی حزب بود. همین طور مشخص شده است که تقریباً ساواک در تاسیس تمامی اتحادیه های جدید نقش مستقیم داشت (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۹۵) و از این طریق به نیابت از رژیم منویات حکومت را به این اتحادیه ها منتقل می ساخت. این کارکردها تا حد قابل توجه ای به کارکردهای رژیم های اقتدارگرای کورپوراتیستی شبیه بود؛ چراکه هدف رژیم پهلوی، عکس رژیم های کورپوراتیست اجتماعی، نه توانمندسازی گروههای صنفی برای تقویت نظارت آنها بر دولت بلکه تضعیف گروههای صنفی برای تقویت کنترل دولت بر آنها بود.

نمودار یک: حوزه های سه گانه اقتدارگرایی سخت و شیوه عمل ابزارهای سرکوب نرم در پهلوی دوم



۶. نتیجه گیری

در ادبیات سیاسی دوره پهلوی دوم نوعی اجماع نظر در این مورد وجود دارد که رژیم مزبور از دهه ۱۳۴۰ به این سو نوعی تحول در شکل و ساختار نظام سیاسی را تجربه نموده است. در

حالی که در ادبیات مزبور این تحول در قالب گذار از نظام دیکتاتوری به نظام استبدادی یا گذار از دوره فترت سیاسی به دوره انسداد سیاسی تبیین شده اند، این مقاله اولاً نشان می دهد که این تحول، در قالب گذار از رژیم اقتدارگرایی نرم به اقتدارگرایی سخت حادث شده است. ثانیاً و بر خلاف ادبیات رایج که نشانه ها و کارگزاران این تحول را عمدتاً در افزایش تعداد نفرات ارتش و نیروهای امنیتی و لاجرم کاربرد گسترده تر خشونت عربان دیده است، مقاله برعکس نشان می دهد که این تحول همین طور از طریق ابزارهای نرم، ناپیدا و ناملموس یعنی ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی نیز صورت گرفته است. به عبارتی دیگر اگر با تاسی از ادبیات گرامشی، رژیم های اقتدارگر را بر اساس شیوه اعمال سرکوب به دو رژیم اقتدارگرایی شفاف و رژیم اقتدارگرایی غیر شفاف دسته بندی نماییم^۵، مقاله نشان می دهد که رژیم پهلوی دوم از دهه ۱۳۴۰ به این سو به دلیل استفاده از همین ابزارهای ناملموس سرکوب به سمت نوعی اقتدارگرایی غیر شفاف نیز حرکت نموده است. به همین دلیل و در مقام مقایسه می توان گفت در حالی که سیاست پهلوی اول بیشتر سیاست مشت‌های چدنی یا اقتدارگرایی شفاف بود در پهلوی دوم این مشت چدنی در پاره ای از موارد دست کشی مخملی به دست داشت. این دست کش مخملی و مشت چدنی سازو برگ‌های کنترل و سرکوب عربان همانند ارتش و ساواک را در کنار ساز و برگ‌های کنترل و سرکوب رقیق و ناپیدا همانند ابزارهای کورپوراتیستی و پوپولیستی قرار داد و بدین سان با تعمیق گستره سرکوب و نفوذ رژیم، پهلوی دوم را در هیات یک اقتدارگرایی سخت ظاهر ساخت. این دستکش های مخملی پوپولیستی و کورپوراتیستی به عنوان ابزارها و سازو برگ‌های اقتدارگرایی ناپیدا به چهار شیوه عمل کردند تا پروژه سرکوب رقیق رژیم و لاجرم تعمیق گستره نفوذ و سلطه آن در ساخت اجتماعی را به پیش برند. در شیوه اول ابزارهای پوپولیستی کمک کردند تا رژیم حل بحران توزیع را دستاویز حل بحران نفوذ دولت مرکزی در مناطق پیرامونی قرار دهد. از طریق این اقدامات، رژیم کنترل خود را به مناطق پیرامونی گسترش داد که قبلاً تا حد زیادی از کنترل این دولت خارج بودند. در شیوه دوم رژیم به ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی روی آورد تا طبقات اجتماعی بالا مانند زمین داران، بورژوازی صنعتی و بورژوازی تجاری را تضعیف نماید. احتمالاً رژیم دریافته بود که اعمال کنترل و نظارت دولت بر طبقات تضعیف شده به مراتب آسانتر از طبقات نیرومند است و همین بخشی از چرایی شیوه رفتار رژیم با این طبقات اجتماعی بالا بود. در این فرایند تضعیف سازی، رژیم طبقات مزبور را فئودالیسم زراعی، فئودالیسم صنعتی و به نوعی فئودالیسم تجاری نامید تا

اقدامات کورپوراتیستی و پوپولیستی خود را حتی نوعی جنگ اجتماعی مقدس علیه این طبقات اجتماعی عمده نشان دهد. در شیوه سوم، اقدامات کورپوراتیستی و پوپولیستی رژیم به کار گرفته شدند تا با اعطای مزایای مادی به طبقات پایین به آنها نشان داده شود که نفع مادی آنها در تداوم حیات سیاسی رژیم است. در این جا هدف مشخص رژیم نه پر کردن شکاف طبقاتی در ساخت اجتماعی بلکه خرید حمایت و سکوت سیاسی طبقات فرودست بود. به بیان اصحاب مکتب فرانکفورت بورژوازی نمودن طبقه پرولتر و همین طور فتودالی نمودن طبقه دهقان هدفی بود که رژیم از این شیوه های کورپوراتیستی و پوپولیستی دنبال می نمود. پس از تضعیف طبقات نیرومند اجتماعی و خرید حمایت سیاسی طبقات پایین، رژیم در ادامه کوشید تا از طریق ابزارهای مشخصاً کورپوراتیستی در ساختار نهادهای صنفی به عنوان بخشی از حوزه جامعه مدنی نیز دستکاری نماید. به این معنا دستکاری در ساختار طبقات اجتماعی به تدریج به ساختار نهادهای صنفی کشانده شد که این طبقات اجتماعی در آن تشکل می یافتند. اتحادیه های کارگری، کارفرمایی و گروههای صنفی مستقل برچیده شدند تا جای خود را به اتحادیه ها و اصناف وابسته دولتی دهند. این اتحادیه ها و گروههای صنفی وابسته باید مناسبات و تشکیلات صنفی مورد تایید رژیم را بازتولید و مفصل بندی می نمودند. در واقع رژیم از این طریق کوشید تا در کارکرد نهادهای صنفی به عنوان بخشی از جامعه مدنی نوعی "وارونگی کارکردی" ایجاد نماید. در این وارونگی کارکردی، نهادهای جامعه مدنی به جای آنکه ابزار کنترل ساخت اجتماعی بر ساخت سیاسی باشند به ابزار کنترل نامحسوس ساخت سیاسی بر ساخت اجتماعی تبدیل شدند. این جامعه مدنی به جای آنکه در تعبیر دوتوکویل مدافع فرد در برابر دولت باشند مسامحتاً تداعی کننده جامعه مدنی گرامشی بود که در آن دولت پهلوی به شیوه هایی خاص طرح خود برای استیلا را پی می ریخت.^۶ بدین سان ابزارهای پوپولیستی و کورپوراتیستی کمک کردند تا نهادهای جامعه مدنی به جای پا روی سر قرار گیرند و عملاً به ابزارهای "مهندسی اجتماعی" رژیم تبدیل شوند. وجوه سه گانه این مهندسی اجتماعی تضعیف طبقات نیرومند، خرید حمایت سیاسی طبقات پایین و دستکاری در ساختار نهادهای صنفی جامعه مدنی بود. از طریق این مهندسی اجتماعی رژیم نوعی سیاست اقتدارگرایی خزنده را در پیش گرفته بود که هدف نهایی آن کنترل تمامی حوزه مناسبات اصناف زراعی، کارگری، صنعتی و تجاری به شیوه ای ناملموس بود یعنی وضعیتی که باعث شد پهلوی دوم به واسطه اعمال همین کنترل فراگیر نرم به سمت نوعی اقتدارگرایی

سخت کشانده شود. هر چند این مهندسی اجتماعی، اقتدارگرایی بسیط و شفاف رضا شاه را به اقتدارگرایی پیچیده و چند لایه محمد رضا شاه تبدیل کرد، اما این نوع مهندسی اجتماعی پیامدهای مشخصی برای ساخت اجتماعی و سیاسی به همراه داشت. رژیم عملاً با دستکاری در مناسبات ساخت اجتماعی راه را بر تمامی منافذی بست که در قالب کانال‌های ارتباطی میان ساخت اجتماعی و سیاسی عمل می نمودند. این کار باعث شد تا از یک سو تمامی کانال‌های مسالمت آمیز انتقال خواستها از ساخت اجتماعی به ساخت سیاسی از میان برداشته شود و از سویی دیگر بحران مشارکت سیاسی تا حد زیادی در ساخت اجتماعی تشدید گردد. زمانی که عمل سیاسی نیروهای اجتماعی یا به شکل عربان سرکوب یا به شیوه ناملوس تحت کنترل درآمد یا کانال‌های ارتباطی مستقل میان ساخت اجتماعی و سیاسی مسدود شد، لاجرم حد بالایی از وضعیت فشرده‌گی نیروهای اجتماعی و نهایتاً بحران مشارکت سیاسی تا حد زیادی اجتناب ناپذیر گردید. به این معنا و چنانکه هانتینگتون در موارد دیگری نیز نشان داده است وقوع انقلاب به عنوان انفجار مشارکت سیاسی در ایران آن دوره تا حدی قابل انتظار بود. یک دهه بعد فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بار دیگر همین موضوع را تایید نمود که یک جامعه مدنی دستکاری شده یا اساساً غایب، تا چه اندازه شکننده و تسهیل کننده فروپاشی سیاسی و تشدید کننده بی ثباتی سیاسی خواهد بود.

پی‌نوشت

۱. در این میان برخی از محققین مانند آبراهامیان، فوران و هالیدی میانی این تحول را از از سالهای ۱۳۳۲ با این سو پی گرفته اند. در آن سو برخی از دیگر محققین مانند کاتوزیان نقطه این تحول را از سالهای ۱۳۴۲ به این سو دانسته اند. در این میان این مقاله به رویکردهای دوم نزدیکتر است.
۲. متوسط درصد حضور طبقه پایین یعنی دهقانان و کارگران در مجالس قانونگذاری دوره رضا شاه یعنی بین سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ و در مجالس ششم تا سیزدهم کمی بیش از ۱ درصد بود. همین طور متوسط این میزان برای مجالس قانونگذاری محمد رضا شاه از دروه های چهاردهم تا بیستم یعنی بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۱ نا چیز و کمی بیش از صفر بوده است. برای بحث تفصیلی در این مورد نگاه کنید به شجیعی، ۱۳۴۴: ۲۰۴ و ۲۶۷.

۳. او بحران های نفوذ را به بحران نفوذ در مناطق خالی از سکنه، بحران نفوذ ناشی از اختلاف منطقه ای، بحران نفوذ ناشی از خودمختاری جماعتی و بحران نفوذ در جماعت های دهقانی تعریف می کند (لاپالمبارا، ۱۳۸۰: ۳۳۵-۳۴۴).

۴. مورفی نشان داده است که در دولت کورپوراتیستی بورقیه نظام تک حزبی تدارک دیده شد که طی آن اتحادیه ها و سازمان های محلی بدون آنکه قادر باشند تا سیاستهای بورقیه را به چالش بکشند تنها قادر بودند از طریق اعضایشان در حزب با دولت مذاکره کنند (مورفی، ۱۳۸۳: ۲۰۷).

۵. گرامشی بر اساس معیار وجود یا عدم وجود جامعه مدنی میان دو نوع نظام سیاسی تمایز می دید. به زعم وی دولتهای فاقد جامعه مدنی دولتهای شفاف و دولتهای دارای جامعه مدنی دولتهای غیر شفاف دیده می شدند (به نقل از چاندوک، ۱۳۷۷: ۱۵۶-۷).

۶. به زعم گرامشی دولت از دو مولفه جامعه سیاسی و جامعه مدنی تشکیل شده بود (Gramsci, 1971). در این جا جامعه مدنی خود جزئی از دولت بود و به جای آنکه به شیوه ای که دوتوکویل می گفت همانند سپری از فرد در برابر دولت حفاظت نماید، به آلت دست دولت تبدیل می شد که دولت در آن طرح خود برای استیلا را می ساخت. (چاندوک، ۱۳۷۷: ۳۳)

منابع

آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷) ایران بین دو انقلاب، ترجمه فیروزمند و دیگران، تهران: نشر مرکز
آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۱) تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
آپتون، جوزف (۱۳۵۹) نگرشی بر تاریخ ایران نوین ترجمه یعقوب اژند، تهران: نشر نیلوفر.
ابنشتاین، ویلیام و ادوین فاکلمان (۱۳۷۶) مکاتب سیاسی معاصر، ترجمه حسنعلی نوذری، تهران: نشر نقش جهان.

اشرف، احمد و علی بنوعزیزی (۱۳۷۲) طبقات اجتماعی در دوره پهلوی، ترجمه افروغ، عماد، فصلنامه راهبرد، شماره ۲.

ایوانف، م. س (۱۳۵۶) تاریخ نوین ایران، ترجمه تیزابی و دیگران، بی نا، بی جا.
بیل، جیمز آلن (۱۳۸۷) سیاست در ایران: گروهها، طبقات و نوسازی، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: نشر اختران

پهلوی، محمد رضا (۱۳۷۱) پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر مترجم.
چاندوک، نیرا (۱۳۷۷) جامعه مدنی و دولت، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، تهران: نشر مرکز
حاتمی، عباس (۱۳۹۲) گونه شناسی رژیم های توزیعی و بازتوزیعی، فصلنامه سیاست، دوره ۱، شماره ۴۳.

فوران، جان (۱۳۷۸) مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر رسا.
کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۳) اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه نفیسی،
محمد رضا و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز
کارشناس، مسعود (۱۳۸۲) نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، ترجمه یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران: گام
نو.
لاپالومبارا، جوزف (۱۳۸۰) نفوذ: بحران ظرفیت حکومت، در بحران های و توالی ها در توسعه سیاسی،
تدوین لوسیم پای و دیگران، ترجمه خواجه سروی، تهران: انتشارات مطالعات راهبردی.
هالیدی، فرد (۱۳۵۸) ایران: دیکتاتوری و توسعه، ترجمه یلقانی، محسن و علی طلوع، تهران: نشر علم

- Almond, G. (1956), Comparative Political Systems, *The Journal of Politics*. Vol 18, N.3.
Althusser, L(1971)Lenin and Philosophy, Trans. B, Brewster,London: New left Book.
Bashiriyeh,H(2011)The State and Revolution in Iran. New York: Routledge
Basley,T & R burgess(2000)Land Reform, Poverty Reduction, and Growth: Evidence
from India, *The Quarterly Journal of Economics* (115 (2): 389-430.
Dornbusch ,R and Sebastian Edwards,(1991) “*The macroeconomics of populism in
Lain America*”Chicago: Chicago University perss.
Drake, P (1982)“Conclusion: Requiem for Populism” In *Latin American Populism
in Comparative perspective*, ed. Michael Conniff (Albuquerque, University of
New Mexico Press.
Gramsci, A (1971) *Selections from the Prison Notebooks of Antonio Gramsci*, New
York, International Publishers.
-Jessop, B(1995) State Theory: Putting the Capitalist State in its Place, Cambridge:
Polity Press
Kaufman, Robert & Barbara stalling (1991)“The Political Economy of Latin American
Populism” in *The Macroeconomics of Populism in Latin America*, ed. Dornbusch
,Rudiger and Sebastian Edwards Chicago: Chicago University perss.
Kazemi, F(1980) Poverty & Revolution in Iran, New York: New York university press.

- Krumow, K (2005) *Encyclopedia of the Developing World*, Volume 1, edited by Thomas M. Leonard, Routledge press.
- Mclean, I & A. Mcmillan, (2003) *Oxford Concise Dictionary of Politics*, Oxford: Oxford University press.
- Mouzelis, N (1985) On the Concept of Populism: Populist and Clientelist Modes of Incorporation in Semiperipheral Polities. *Politics and Society* 14, no. 3.
- Pereira, L.C.B (1991) "Populism and Economic Policy in Brazil" *Journal of Interamerican Studies and World Affairs*, Vol. 33, No. 2.
- Pye, L (1966) *Aspect of Political Development*, New York, Amerind Press.
- Sachs, Jeffrey (1989) "Social conflict and populist policies in Latin America" Working Paper. Cambridge: National Bureau of Economic Research, N. 2897.
- Schmitter, P (1979) Still the Century of Corporatism, I Trends Toward Corporatist Intermediation, ed, G Lehembruch & p. Schmitter, London: sage.
- Snively, W.P (1969) *Theory of Economic Systems*, Ohio: Merrill Publishing Company.
- Suter, C (1994) "Genesis and Dynamics of Populist Regimes at the Periphery" in *Conflicts and New Departures in World Society*, ed. Volker Bornschier, Peter Lengyel, New jersey: Transaction press.
- Urrutia, M (1991) "On the Absence of Economic Populism in Colombia" in, the *Macroeconomics of Populism in Latin America*, edited, Dorenbusch, R & Edwards, Chicago: University of Chicago Press.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی